جلسه 1519

یکشنبه 03/09/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این بود که فرمودند اصالة الصحة مثبتاتش حجت نیست. به این مناسبت سه مثال مطرح شد. رسیدیم به مثال دوم که موجر و مستأجر اختلاف کرده اند، موجر گفت آجرتک الدار کل شهر بدرهم، مستأجر گفت نخیر، استأجرتک منک الدار سنة بدینار.

گفتند که اصالة الصحة برفرض ثابت کند قول مستأجر را بنا بر مبنای مشهور که اجاره به نحوی که مالک ادعا می کند باطل است کما هو المشهور، ولکن ثابت نمی کند اصالة الصحة که اجرت برای یک سال دینار بوده است.

ما عرض کردیم در مسأله سه قول هست:

قول اول: قول مرحوم امام وآقای سیستانی است که فرموده اند: این اجاره آجرتک کل شهر بدرهم باطل است، چون مدت تعیین نشده است و مشخص نیست. ولذا اجاره غرری و باطل است.

طبق این قول ما حکم مسأله را بیان کردیم.

قول دوم: قول منسوب به شیخ طوسی در خلاف است، که بعضی از معاصرین از جمله مرحوم آقای صدر پذیرفته اند: که این اجاره صحیح است و غرری نیست. چون غرر یعنی جهل مستتبع خطر، و در اینجا خطری نیست، تملیک می کند مالک منفعت این خانه را تا آن زمانی که مستأجر در این خانه می ماند، هر ماهی هم یک درهم، اینکه غرری نیست.

طبق این قول عرض کردیم که: چه مدعای مالک وچه مدعای مستأجر هر کدام باشد اجاره صحیحه است و دیگر ربطی به اصالة الصحة پیدا نمی کند.

ولکن ثمره اش در این ظاهر می شود که اگر بین دینار و درهم نسبت یک به ده باشد نه نسبت یک به دوازده، اگر نسبت دینار به درهم یک به دوازده است در اجرت هم اختلاف ندارند، دینار برای یک سال مساوی است با دوازده درهم هر ماهی یک درهم. اما اگر گفتیم هر دیناری ده درهم است، خب اختلاف می شود در اجرت بین زیاده و نقیصه. مستأجر می گوید یک دینار برای یک سال یعنی ده درهم، مالک می گوید برای هر ماهی یک درهم یعنی برای یک سال دوازده درهم، اختلاف می شود در اجرت بین زیاده ونقیصه. وآن کسی که ملزم است به اثبات و عرفا مدعی است آن کسی است که ادعا می کند اجرت بیشتر را.

سؤال وجواب: مستأجر که می گوید استأجرت الدار سنة بدینار معنا ندارد بگوید بعد از یکسال من می توانم بنشینم، خودش اعتراف می کند که من یک ساله اجاره کردم، مالک هم که اجبار نمی کند به نشستن، چون می گوید تا مادامی که می نشستی ماهی یک درهم بود اجرت آن، بلند بشوی بروی که من حرفی ندارم.

فرق هم نمی کند چه این نزاع در اثناء مدت باشد یا بعد از انقضاء مدت.

یک شبهه ای هست در اینجا که گاهی به ذهن ما هم خطور می کرد او را عرض کنیم:

آن شبهه این است که در دوران امر بین زیاده و نقیصه در اجرت مثلا، اگر در اثناء مدت نزاع بکنند فرق می کند با اینکه بعد از انقضاء مدت نزاع کنند. بعد از انقضاء مدت روشن است که مستأجر الزام نمی خواهد بکند مالک را به شیئی، می گوید اجرت تو برای یک سال ده درهم بود، یعنی دو درهم اضافی که تو می خواهی بگیری مستحق نیستی. مالک می گوید نخیر من مستحق دوازده درهم هستم. مالک می شد مدعی و مستأجر می شد مدعی علیه.

اما شبهه ای که ما به ذهنمان می آمد این بود که اگر در اثناء سال نزاع بکنند مستأجر هم می شود مدعی، چون او می خواهد بگوید من با پرداخت این اجرت کم حق تحویل گرفتن و نگه داشتن این خانه را تا یکسال دارم.

شبیه اینکه اگر بایع و مشتری نزاع بکنند، بایع بگوید بعتک المکاسب، مشتری بگوید بعتنی الرسائل. ثمن یکی است و در ثمن اختلافی نیست. که ما عرض کردیم وفاقا للسید الخوئی که اگر بایع ثمن را تحویل گرفته، بایع دیگر مدعی نیست، چون بایع از اینکه می گوید بعتک المکاسب نمی خواهد مشتری را الزام کند به شیئ، فقط می خواهد الزام مشتری را به اینکه باید کتاب رسائل به من بدهی دفع کند. پس مشتری مدعی است و نه بایع.

اما اگر هنوز بایع ثمن را نگرفته است، بایع هم مدعی می شود. او مدعی است که من با آمادگی پرداخت کتاب مکاسب به تو مستحق گرفتن ثمن هستم. این می شود مدعی، یرید الزام المشتری بدفع الثمن. پس بایع هم مدعی است. مشتری هم مدعی است که من کتاب رسائل را مستحقم. می شود تداعی.

این تفصیل در اختلاف در نوع مبیع صحیح است. چون ما وفاقا لجماعة منهم السید الخوئی و السید السیستانی و شیخنا الاستاذ ملاک در تشخیص مدعی و منکر را غرض دعوی می دانیم. بایع که می گوید بعتک المکاسب غرضش را باید ببینیم چیست. بعد از گرفتن ثمن غرضی ندارد جز دفع شر مشتری، که من ملزم نیستم کتاب رسائل را به تو بدهم. ولکن قبل از گرفتن ثمن غرضش الزام مشتری است، غرض نوعی اش الزام مشتری است به پرداخت ثمن، با توجه به اینکه آمادگی پرداخت مثمن را به نظر خودش که کتاب مکاسب است دارد.

حالا اینجا غرض نوعی قطعا این هست.

اما در جائی که دوران امر است بین زیاده و نقیصه در ثمن مثلا یا در اجرت، شبهه ما این بود که اینجا هم همین تفصیل را بدهیم. مثلا در مانحن فیه اختلاف است ولو قبل از انقضاء مدت، هنوز اصلا خانه را مستأجر تحویل نگرفته است، مستأجر می گوید من این خانه را اجاره کردم به ماهی یک میلیون، مالک می گوید تو این خانه را اجاره کردی به ماهی یک میلیون و نیم.

مشهور می گویند مستأجر منکر است و مالک مدعی زیاده اجرت است.

ما شبهه مان این بود می گفتیم اگر این مستأجر هنوز این عین مورد اجاره را تحویل نگرفته است او مدعی است که من با آمادگی پرداخت یک میلیون تومن در ماه حق تحویل گرفتن این خانه را دارم، می خواهد الزام کند این مالک را به تسلیم این عین به ازاء آمادگی مستأجر نسبت به پرداخت اجرت کم. پس او هم مدعی است.

ولکن همانطور بزرگان فرموده اند، عرف با توجه به اینکه در این مثال مالک مدعی زیادی اجرت است و الا سر اینکه این خانه مورد اجاره است که اختلافی نیست، عرف این مالک را مدعی می بیند و ملزم به اثبات می داند حداقل در جائی که قولش مطابق با اجرة المثل نیست، (بحث دیرز را مطرح نکنیم از او غمض عین کنید، فرض کنید قولش مطابق با اجرة المثل نیست تا شبهه دیروز که برخی مطرح می کردند پیش نیاید)، استصحاب هم که مخالف قول این مالک است، استصحاب عدم استحقاق او نسبت به مقدار زیاده. ولذا بعید نمی دانیم که در این مثال حتی قبل از انقضاء مدت اجاره این مستأجر منکر باشد نسبت به اجرت زائده و مالک مدعی اجرت زائده است، او مدعی است هر ما یک درهم یعنی دوازده ماه دوازده درهم، اما مستأجر می گوید یک سال یک دینار یعنی یک سال ده درهم نه دوازده درهم.

طبعا طبق این بیان ما مالک می شود مدعی اجرت زائده و مستأجر منکر اجرت زائده است و اگر مالک بینه نداشت مستأجر قسم می خورد و قولش ثابت می شود.

قول سوم: قولی است که محقق در شرایع انتخاب کرده و آقای خوئی هم پذیرفته است.

گفته است: آجرتک کل شهر بدرهم نسبت به ماه اول صحیح است، نسبت به ماههای بعد غرری است.

چون مشکلی که آقای خوئی مطرح فرمود این است که: ما از روایات استفاده کردیم مثل روایت ابو الربیع شامی در اجاره که "سئل عن أرض يريد رجل أن يتقبلها فأي وجوه القبالة أحل‏ قال يتقبل الأرض من أربابها بشي‏ء معلوم إلى سنين مسماة"، مشخص باشد زمان اجاره که تا چند سال است.

ولذا آقای خوئی فرموده است ماه اول که مشخص است، بعد از ماه اول تابع این است که مستأجر بماند یا نماند، اجاره انحلالی است. مثل این می ماند که کسی بیع کند شاة و خنزیر را، خب انحلالی است، نسبت به بیع شاة نافذ است و نسبت به بیع خنزیر فاسد است. اینجا هم آجرتک الدار کل شهر بدرهم، یعنی هذا الشهر الاول آجرتک بدرهم، و فی الشهر الثانی إذا کنت تسکن فیه فآجرتک بدرهم و هکذا. خب نسبت به ماه اول که مشکلی نیست، ماه اول که مشروط نیست، وطبعا ماه اول اجاره اش منجز است. اجاره به هر حال منجز است منتهی نسبت به ماههای دیگر معلوم نیست، تابع این است که اگر مستأجر بماند، تمیلک شده است به او منفعت دار تا مدتی که می ماند، اگر نماند فقط همان یک ماه اول تملیک شده است.

آقای خوئی هم فرموده است: اگر مشکل غرر فقط مطرح بود ما قبول می کردیم که کل این اجاره صحیح است، چوم جهل مستتبع خطری نیست. اما چون از روایت ابوالربیع شامی فهمیده ایم که باید زمان اجاره معلوم باشد ولو جهل به زمان اجاره مستتبعه غرر نباشد، ولذا ما نسبت به ماههای بعد می گوئیم اجاره باطل است اما نسبت به ماه اول صحیح است. مثل این می ماند که مالک بگوید: آجرتک الدار شهرا بدرهم فإن زدت فبحسابه. این را دیگر همه می گویند ماه اولش صحیح است، ماه بعد هم شرط ضمن عقد است که اباحه تصرف می شود، که ماه های بعد اباحه تصرف داری اما نسبت به ماه اول اجاره صحیح است.

آقای خوئی فرموده: طبق نظر ما اختلاف مالک و مستأجر در مقام می شود تداعی. چرا؟ برای اینکه مالک ادعا می کند اجاره ای را که فقط در ماه اول صحیح است در مقابل یک درهم. مستأجر ادعا می کند اجاره ای را که تا یک سال صحیح است در مقابل یک دینار، می شود تداعی. تداعی حکمش این است که تخالف می کنند اگر بینه نداشتند یا بینه متعارضه داشتند، بعد از تحالف حکم می شود به انفساخ اجاره.

به نظر ما آقای خوئی باید تفصیل می دادند وشاید مقصودشان هم همین تفصیل باشد، که اگر دینار مساوی باشد با ده درهم تداعی می شود. اما اگر دینار مساوی باشد با دوازده درهم، نسبت به ماه اول که نزاع ندارند، منتهی مستأجر می گوید یازده ماه بعد هم اجاره صحیحه داشتیم باید اثبات بکند، او می شود مدعی. اما در فرضی که هر دیناری ده درهم است خب این می شود تداعی دیگر و درست می فرماید آقای خوئی. آجرتک الدار کل شهر بدرهم یعنی آجرتک الدار فی الشهر الاول بدرهم چون نسبت به سائر اشهر اجاره باطل است. اما مستأجر می گوید یک سال آن هم هر ماهی کمتر از یک درهم، یک دوازدهم دینار که کمتر از یک درهم می شود. هر کدام مدعی است از یک جهت، مالک مدعی اجرت زائده است، مستأجر مدعی مدت زائده است. می شود تداعی.

سؤال وجواب: فرض این است که اولا ما عرض کردیم وقتی در نوع عقد اتفاق نبود اصالة الصحة جاری نمی شود. ثانیا جائی که متضمن دعوای زائده ای باشد وآن دعوای زائده این است که می گوید اجرت برای یک سال یک دینار بود یعنی ده درهم بود نه دوازده درهم، خب طبعا هیچوقت اصالة الصحة این مطلب را اثبات نمی کند.

حالا بحث فقهی اش بماند، ما فرمایش آقای خوئی را که قول سوم را انتخاب کرد نپذیرفتم، چون یک انشاء هست، این یک انشاء یا انشائی است که عوضین در او مجهولند، پس این انشاء ملغی است، معنا ندارد که ما نسبت به معلوم بودن عوضین انحلال را لحاظ کنیم. انحلال، انحلال عقلائی است نه انحلال انشائی. انحلال در انشاء نیست، انحلال عقلائی است. در بیع شاة و خنزیر عقلاء قائل به تبعّض صفقة هستند والا انشاء او واحد است. شاهدش این است که بیع می کند شاة و خنزیر را به یک میلیون، در حالی که نمی داند قیمت شاة چقدر است نمی داند قیمت خنزیر چقدر است، بعد که می گویند بیع الخنزیر باطل است تازه باید کارشناس بیاید قیمت گذاری کند که آیا شاة گرانتر است در عرف یا خنزیر. اما همینکه گفت بعتک الشاة و الخنزیر بمیلیون می گویند این بیع غرری نیست. عوض و معوض معلوم است مقدارش در انشاء، نه به لحاظ آن بیع نافذ که بیع الشاة است، به آن لحاظ که معلوم نیست که مقدار ثمن چقدر است در مقابل شاة.

ولذا ما این قول ثالث را نپذیرفتیم، وبه نظر ما قول ثانی که قول به صحت است مطلقا او ارجح است، چون روایت ابوالربیع شامی را ضعیف می دانیم و اشکال دلالی هم داریم، ولذا معتقدیم که قول ثانی که قول به صحت است مطلقا ارجح هست، وغرر جهل مستتبع خطر است که در اینجا غرر نیست کما اعترف به السید الخوئی.

مثال سوم: این است که مالک و مستأجر اختلاف دارند در تعیین اجرت یا تعیین مدت. مالک می گوید اجرت را تعیین نکردیم اجاره باطل است، مستأجر می گوید چرا اجرت را تعیین کردیم. مالک می گوید گفتم آجرتک الدار سنة بالاجرة السوقیة، اینکه رافع غرر نیست، مستأجر می گوید گفتی آجرتک الدار سنة بدینار.

علامه فرموده: در اینجا هم به نظر ما در تقدیم قول مستأجر نظر هست. چون اگر اصالة الصحة به نفع این مستأجر باشد در صورتی قائل می شویم به جریان اصالة الصحة که متضمن دعوای زائده علی المالک نباشد. خب این مستأجر دارد تعیین می کند اجرت را، می گوید یک دینار، اصالة الصحة در اجاره که ثابت نمی کند که اجرت یک دینار بود، این اصل مثبت است.

محقق کرکی در جامع المقاصد کلامه علامه را توضیح داده، فرموده مقصود علامه این است که این یک دینار مساوی است با اجرة المثل یا کمتر است از اجرة المثل؟ اگر مساوی است با اجرة المثل، بله مشکلی نداریم، چون متضمن دعوای زائده ای بر مالک نیست. اما اگر کمتر است از اجرة المثل، مثلا اجرة المثل دو دینار است مستأجر می گوید اجاره بر یک دینار واقع شد، خب این متضمن دعوای زائده است.

بعد محقق کرکی فرموده ما اصلا در جریان اصالة الصحة در مواردی که اتفاق نباشد بر ارکان عقد اشکال داریم.

یک مطلب دیگری هم محقق کرکی دارد، می گوید اگر دینار که مستأجر قبول کرده که اجرت یک سال بود اگر مطابق باشد با اجرة المثل، دیگر نزاعی نیست، چه اثری دارد این نزاع. مالک می گوید آجرتک الدار سنة ولی اجرت را تعیین نکردم و اجرت در بازار یک دینار است، مستأجر می گوید آجرتنی الدار سنة بدینار. این نزاع که لغو است.

مرحوم نائینی به محقق کرکی اشکال کرده که این نزاع لغو نیست، اگر در اثناء مدت نزاع بشود کما هو المفروض فی کلام العلامه که لغو نیست و ثمره پیدا می کند، اجرة المثل یک دینار است و مستأجر هم می گوید یک دینار، اگر بعد از انقضاء مدت باشد بله ثمره ندارد نزاع، اما اگر در اثناء سنه باشد نزاع ثمره دارد، مستأجر می گوید خب این اجاره صحیح است بگذار تا آخر سال اینجا بمانم. آنوقت اصالة الصحة جریانش اثر دارد، اثرش این است که قاضی به نفع این مستأجر حکم می کند می گوید تا یک سال اینجا بمان. بله اگر بعد از انقضاء مدت باشد ثمره ای برای این نزاع نیست، در صورتی که اجرة المسمایی که مستأجر می گوید با اجرة المثل این خانه یکی باشد.

این مطلب، مطلب درستی است. اما به نظر ما این اشکال محقق کرکی قوی است که اگر در اثناء مدت هم اختلاف کنند ولو اجرتی را که این مستأجر می گوید مطابق باشد با اجرة المثل، اما وقتی نزاع هست سر ارکان عقد و اتفاقی سر ارکان عقد نیست ما احراز نکرده ایم سیره عقلائیه را بر اجراء اصالة الصحة. طبعا مستأجر می شود مدعی تعیین اجرت برای تصحیح اجاره و مالک انکار می کند، مستأجر باید اثبات کند.

این در فرضی که اختلاف بکنند در تعیین اجرت.

سؤال وجواب: در اثناء مدت نزاع ثمره دارد، ولکن بحث در جریان اصالة الصحة به نفع مستأجر است تا او تا یک سال بماند. ظاهر بلکه صریح کامه علامه این است که بله اصالة الصحة جاری می شود، چون می گوید: والاقوی التقدیم لاصالة الصحة فیما لم یتضمن دعوی علی المالک. ولکن ما وفاقا للمحقق الکرکی مناقشه داریم در جریان اصالة الصحة در اینجا، چون اتفاق بر ارکان عقد ندارند.

اما اگر در تعیین مدت اختلاف کنند. مستأجر می گوید گفتیم یک سال، مالک می گوید نه زمان را تعیین نکردیم.

خب غرض از این نزاع چیست؟ غرض از این نزاع این است که این مستأجر می خواهد تا آخر سال بماند، والا سر اجرت که نزاع ندارند فرض این است که اتفاق دارند بر مقدار اجرت، نزاع سر تعیین مدت است مستأجر هم هدفش این است که این اجاره صحیح باشد تا بتواند تا یک سال بماند.

خب همین بحث پیش می آید که آیا اصالة الصحة جاری می شود برای تصحیح این عقد اجاره، با اینکه ارکانش مورد اتفاق نیست، تعیین مدت رکن اجاره است. خب مالک می گوید آجرتک الدار بدینار، زمان تعیین نکردیم، مستأجر می گوید گفتی آجرتک الدار سنة بدینار. مالک می خواهد بگوید اجاره باطل بود چون زمان تعیین نشد.

هیچ اثری هم ندارد این نزاع، مگر در جائی که در اثناء مدت باشد و مالک می خواهد بیرون کند مستأجر را، مستأجر می گوید این عقد صحیح است من می خواهم بمانم تا آخر سال.

خب به نظر علامه اصالة الصحة جاری می شود.

ولکن ما در جریان اصالة الصحة تشکیک می کنیم. و برفرض اصالة الصحة جاری بشود اما ثابت نمی کند که مدت اجاره یک سال بوده، کی می گوید مدت اجاره یک ماه نبوده است؟ اصل مثبت است دیگر. اصالة الصحة می گوید مدت تعیین شد اما مدت یک سال بود؟ این را که نمی تواند اثبات کند.

ولذا مدعی می شود مدعی بخاطر دو اشکال:

اشکال اول این است که اصلا ارکان عقد وقتی محل نزاع بود اصالة الصحة جاری نیست، کما علیه المحقق الکرکی.

اشکال دوم این است که اصالة الصحة هم جاری بشود، اما لازم عقلی صحت این اجاره و تعیین مدت این است که مدت یک سال ذکر شد، این لازم عقلی اش هست دیگر. لوازم عقلی اصالة الصحة که حجت نیست.

بله اگر مالک هم قبول دارد که واقع مدت یک سال بوده است، چون مالک اینجور می گوید، می گوید ما گفتیم: آجرتک الدار الی أن یجیء زید من السفر، زید هم سر یک سال از سفر آمد، ولی این اجاره غرریه است، چون آجرتک الدار الی أن یجیء زید من السفر زید معلوم نیست فردا می آید پس فردا می آید یکسال دیگر می آید، خب این الی سنین مسماة نیست، ولکن فی علم الله زید سر یکسال آمد. مستأجر می گوید استأجرت الدار سنة، هر دو هم قبول دارند اجرت دینار است.

اینجا بعید نیست اصالة الصحة جاری می شود، چون واقع مدت معین است، مشکلش این است که شرط شرعی صحت اجاره که علم به مقدار عوضین هست این شرط ثابت بود یا ثابت نبود؟ مستأجر می گوید این شرط ثابت بود پس اجاره صحیحه است، مالک می گوید نه این شرط ثابت نبود پس اجاره فاسده است. ولی واقع ارکان عقد محل اختلاف نیست، بالاخره اختلاف در عقد برمی گردد به یک اختلافی در عقد، اینکه مانع از جریان اصالة الصحة نیست. ولی ارکان عقد باید محرز باشد که اینجا محرز است دیگر. چون وقتی زید یک سال بعد می آید یعنی در حقیقت این مالک یک ساله اجاره داده این خانه را. منتهی شرعا چون این غرری است اگر ادعای مالک درست باشد این اجاره باطل است، ولی مستأجر می خواهد بگوید غرری نبود. مثل اینکه شما نزاع کنید با یک آقایی سر خرید یک گونی برنج، شما می گوئی من این یک گونی برنج را کشیدم بیست کیلو بود خریدم، مالک می بیند برنج گران شده دبه در آورده، می گوید ما همینجوری گفتیم این گونی برنج این مقدار. بله یک گونی برنج بیست کیلو هست من قبول دارم، اما تعیین نکردیم موقع بیع. خب بلااشکال قول شمای مشتری موافق اصالة الصحة است. چون اختلاف ندارید در مقدار مبیع و ثمن. در اینکه آیا علم به مقدار داشتید یا نداشتید اختلاف دارید، خب اینکه اختلاف در ارکان عقد نیست. اینجا اصالة الصحظ جاری می شود.

اما اگر بعد از انقضاء مدتی که مستأجر ادعا می کند اختلاف باشد، یک سال گذشته حالا اختلاف دارند، خب این اختلاف معنا ندارد. مگر یک صورت، وآن این است که این مستأجر می گوید اجرت کمتر از اجرة المثل بود، و چون مدت ذکر شد پس من ضامن همین اجرة المسمی هستم، مالک می گوید نه، مدت تعیین نشده بود تو ضامن اجرة المثل هستی.

خب اگر ما گفتیم که مستأجر ضامن اجرة المثل است ولو بیشتر از اجرة المسمی باشد، اینجا هم باز نزاع معنا پیدا می کند، چون مستأجر بعد از انقضاء مدت می آید می گوید مدت تعیین شد چرا؟ تا بخواهد اجاره را تصحیح کند و بیشتر از اجرة المسمی را که یک میلیون است پرداخت نکند. مالک می گوید درست است اجرة المسمی یک میلیون بود اما چون مدت غرری بود اجاره باطل است و شما باید اجرة المثل بدهی که دو میلیون است.

خب طبق آن نظری که ما دیروز عرض کردیم که اگر اجرة المثل بیشتر از اجرة المسمی باشد در اجاره فاسده، مستأجر ضامن اجرة المثل زائد نیست، باز هم نزاع معنا پیدا نمی کند.

ولی طبق نظر کسانی که می گویند اجرة المثل را ضامن است مستأجر ولو بیشتر از اجرة المسمی باشد، بله اینجا نزاع معنا پیدا می کند. وآنوقت به نظر مرحوم علامه اصالة الصحة جاری می شود تا اثبات کند مستأجر که من بیشتر از آن اجرة المسمی را ضامن نیستم، وفرض این است که آن اجرة المسمی ذکر شده است. اصالة الصحة جاری می کند در اجاره تا بگوید آن اجرة المسمی درست است، نه اینکه بگوید آن اجاره فاسد بود و اثر فساد اجاره این است که من ضامن اجرة المثل بشوم بنابرقول آنهایی که می گویند در اجاره فاسده مستأجر ضامن اجرة المثل است.

خب این راجع به این مثالها.

آخرین بحث در اصالة الصحة وجه تقدیم اصالة الصحة است بر استصحاب مخالف.

برخی از ادله اصالة الصحة که دلیل قطعی است، مثل اجماع و سیره. دلیل قطعی مقدم است بر عمومات.

ولکن اگر دلیل اصالة الصحة بناء عقلاء باشد، شبهه رادعیت استصحاب است از بناء عقلاء.

ولکن این شبهه هم جوابش داده شده است، عمومات انصراف دارد از مورد ارتکاز عقلاء بر خلاف. وانگهی این سیره مستمره است تا الان هم هست، به برهان انّ کشف می کنیم از اینکه متشرعه رادع نمی دیدند استصحاب را از اصالة الصحة. و دیگر نیازی نیست که بگوئیم اصالة الصحة اخص مطلق است از استصحاب. اصالة الصحة که دلیل لفظی ندارد تا ما بیائیم بگوئیم اخص مطلق است. اگر دلیل لفظی داشت مثل قاعده فراغ، آنوقت می گفتیم اصالة الصحة اخص مطلق است از استصحاب و بر استصحاب مقدم می شد به ملاک تخصیص. ولی نیاز به این حرف نداریم، ما از باب دلیل قطعی بر سیره بر اصالة الصحة کشف می کنیم عموم استصحاب اینجا حجت نیست.

مطالب جزئی هم اینجا هست که دیگر به جزوه مراجعه کنید. یقع الکلام فی قاعدة الید غدا انشاء الله.